**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

**«قدم گذاشتن در وادی توحید»**

ایجاد انگیزه

حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) آن کهف الهي‌اي هستند که خداي متعال براي موحدين در دوران سختي قرار داده است. در دوراني که بعد از رحلت نبي اکرم پيش مي‌آيد و تا قبل از ظهور هم ادامه دارد. البته کهف بودن ائمه (عليهم السلام) فقط مختص به اين دوران نیست ولي سيدالشهداء در اين دوران سخت، کهف امت است. از آيات مبارکات سوره استفاده مي‌شود که مسئله اين است که تلقي از دنيا وقتي اشتباه شد مسير شکل گيري تفرعن و شيطنت را شکل مي‌دهد؛ يعني فراعنه تاريخ تفرعن‌شان يکي از ريشه‌هايش همين تلقي اشتباه‌شان از مسير دنيا است

«**إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ إِنَّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعيداً جُرُزاً**».

متن و محتوا

اين امکانات دنيا که جلوه‌هاي دنيا هستند بستر ابتلاء انسان هستند و در اين ابتلاء انسان بايد به «**أَحْسَنُ عَمَلاً**» برسد. «**أَحْسَنُ عَمَلاً**» يعني عملي که از بهترين نيت‌ها ناشي مي‌شود. يعني انسان بايد از دنيا بزرگتر و عبد خداي متعال بشود، در بندگي خداي متعال هم از عبادتِ ناشي از خوف و طمع رفعت پيدا کند و به عبادتِ حبي و عبادت در مقام شکر برسد. همه زندگي انسان بندگي خداي متعال بشود. اگر انسان اين را نفهميد که دار دنيا دار ابتلاء است و آمد و شد امکانات هيچ موضوعيتي ندارد و دل به امکانات بسته و معيار شرافت و کرامت را خود از اين امکانات گرفت، طبيعي است به فساد و شيطنت و تفرعن روی مي‌آورد و تلاش مي‌کند همين امکانات را به سمت خود بکشد و آن هدفي که در کار بود، زمين مي‌ماند. اين داستان فراعنه است همين هم محل اصلي نزاع هست. يعني نزاع بين جبهه حق و باطل بر سر پرستش خدا و پرستش دنيا است. نزاع بر سر توحيد است منتها تلقي از توحيد بايد اصلاح شود. اصحاب کهف «**إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً**» تمام حرکت‌شان از اينجا آغاز مي‌شود که بنايشان بر اين مي‌شود «**لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً**» اگر انسان خواست فقط بندگي خدا را کند اين آغاز درگيري با جريان باطل است. ممکن است کسي تلقي کند که خير، اشکالي ندارد. ما خداي خودمان را مي‌پرستيم، آنها هم خداي خودشان را مي‌پرستند با هم کاري نداريم. چه مزاحمتي براي ما دارند؟! ولي اگر توحيد و شرک خوبْ شناخته شد؛ معلوم مي‌شود که اين دو با همدگير هيچ سر مصالحه‌اي در عالم ندارند. اگر انسان بخواهد از اين دستگاه تفرعن نجات پيدا بکند و در وادي توحيد مستقر بماند ناچار بايد کهفي داشته باشد. تلقي ما از توحيد و اينکه توحيد چيست، شرک چيست اين معين مي‌کند که انسان در يک فضاي مسالمت آميز با کفر زندگي کند يا امکانِ اين نيست. کفرِ رو به گسترش، به شما اجازه تنفس در وادي توحيد مي‌دهد؟! يا شما اگر بخواهيد وارد وادي توحيد بشويد و درآن مستقرشوید، بايد «**إِذْ قامُوا**» اول قيام لله کنيد بعد رو به حضرت حق بياوريد. وقتي اين کار را کرديد «**وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ**» قدم اول اين است که بايد از آنها جدا شويد و بعد «**فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ**» رجوع به يک پناهگاهي ببريد که در پناه او مصون بمانيد و شما را نتوانند دوباره به شرک و بت پرستي برگردانند. اين پناهگاه براي اين نيست که کشته نشوند. براي موحدين، کشته نشدن در راه خدا که مهم نيست. اين پناهگاه براي اين است که موفق نشوند انسان را دوباره به وادي بت پرستي و شرک در يک قالب و شکل جديد برگردانند؛ چون شيطان براي اينکه بت پرستي را در عالم اقامه کند هر دوراني يک طرحي دارد. يک دوران مردم را به پرستش چوب‌ها و سنگ‌ها و بت‌هاي از اين جنس، ماه و خورشيد و اينها دعوت مي‌کند. هر روز شکل بت پرستي خودش را تغيير مي‌دهد. براي اينکه در وادي توحيد مصون بمانند نياز به يک کهف دارند.

اگر بخواهيم رو به امام بياوريم و در پناه امام قرار بگيريم و با امام اين دوران را سير بکنيم و از فضاي ظلماني کفر نجات کنيم در محيط حيات طيبه ولايت امام در بيت النور امام باشيم؛ اگر بخواهیم در عالم موحد زندگي کنيم يک الزاماتي دارد. اين که حتما بايد تلقي ما از دنيا عوض بشود. اين نکته اول است. اگر تلقي ما از دنيا عوض نشد امکان همراهي با امام نيست. لذا يکي از کارهاي مهمي که انبياء مي‌کنند اين است که تلقي ما را نسبت به دنيا تغيير مي‌دهند. نگاه ما به دنيا بايد عوض بشود. اولاً دنيا را در نظام جامع عالم ببينيم. دو، نگاه جامعي باشد. اگر ما بتوانيم تلخي‌ها و شيريني‌هاي دنيا را با هم ببينيم و فقط شيريني‌هاي آن را نبينيم؛ اين امکان بزرگتر از دنيا شدن و زاهد در دنيا شدن را براي انسان فراهم مي‌کند. اگر ما بتوانيم کوچکي و محدوديت دنيا را ببينيم؛ در متن بهار، پاييز را ببينيم؛ مي‌توانيم از تعلقات دنيايي فاصله بگيريم. اگر کسي دنيا را فقط در چهره‌هاي زيبايش ديد طبيعي است که دل به دنيا مي‌دهد و قانع به دنيا مي‌شود ولي اگر کسی در کنار شيريني‌هاي دنيا تلخي‌هايش را هم ديد؛ در کنار جلوه‌هايش فنايش را ديد اين يک تحولي است که در ما بايد پيدا شود. ما نگاه‌مان به دنيا بايد نگاه جامع باشد. کسي که در بهار، پاييز را مي‌بيند؛ به بهار، دلخوش نمي‌شود ولي اگر انسان در بهار، فقط بهار را ديد نگاهش را از پاييز برداشت طبيعي است اين، فتنه انسان مي‌شود. انسان، اسير بهار مي‌شود. آن وقت در دل بهار، سرخوش است. وقتي پاييز مي‌آيد محزون و غصه دار هست. بنابراين نگاه‌مان به دنيا بايد نگاه جامع بشود. تلخي‌ها و شيريني‌هاي دنيا را با هم ببينيم. در متن بهار دنيا، پاييزش را ببينيم. اگر کسي اين را نديد، فقط زيبايي‌هاي دنيا را ديد طبيعي است اسير دنيا مي‌شود. يکي از دعوت‌هاي مهمي که انبياء مي‌کنند اين است. مي‌گويند بساط دنيا جمع مي‌شود. قرآن ببينيد مکرر اين را توضيح مي‌دهد «**وَ إِنَّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعيداً جُرُزاً**». اگر کسي خيال کرد اين جلوه‌ها پايدار است، به خودِ اين جلوه‌ها دل مي‌بندد، پاي اين جلوه‌ها مي‌ايستد و آن وقت همان تفرعن از همين جا آغاز مي‌شود. بايد نگاه ما به دنيا نگاه واسع باشد؛ يعني دنيا را در بين عوالم ببينيم. اگر کسي فقط محدوده دنيا را ديد و نتوانست عوالم بزرگتر از دنيا را ببيند، طبيعي است دلداده به دنيا مي‌شود؛ ولي اگر نگاهش نگاه واسع شد عوالم غيب را ديد و بعد توجه به حضرت حق پيدا کرد و عظمت الهي در دل او جلوه‌گر شد آن وقت در نگاه او، دنيا کوچک مي‌شود اين هم نکته دوم. نگاه ما به دنيا بايد تغيير کند، نگاه‌مان به دنيا، نگاه جامع باشد. دنيا را در دل عوالم ببينيم و برنامه خداي متعال را براي دنيا بشناسيم «**إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ إِنَّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعيداً جُرُزاً**». اگر انسان نگاهش به دنيا اصلاح نشد طبيعي است دل از دنيا برنمی دارد. «**فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ‏ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ‏**» اگر نگاه انسان به دنيا تصحيح نشود ـ بداند همه امکانات و سختي‌هايی که در دنيا به انسان روي مي‌آورد، يک ابتلاء است. اگر اين را نفهميد ـ نه از سختي‌هاي دنيا مي‌تواند بهره ببرد، نه از خوشي‌هاي دنيا. در خوشي‌هاي دنيا مغرور و در سختي‌هاي دنيا مأيوس می شود ولي اگر کسي اين برنامه خداي متعال را در دنيا ديد و با اين برنامه خداي متعال آشنا شد طبيعي است نه جلوه‌هاي دنيا او را مقهور مي‌کند نه سختي‌هاي دنيا او را مأيوس. هم در سختي‌هاي دنيا و هم در خوشي‌هايش بهره مي‌برد. خلاصه اگر انسان نگاهش نگاه واسع به عالم شد و طرح خداي متعال را براي عالم و آدم فهميد و درون آن طرح حرکت کرد؛ آمد و شد امکانات دنيا انسان را به خودش مشغول نمي‌کند. او در موقعي که امکانات در اختيارش است کار خودش را انجام مي‌دهد. در دل امکانات دنبال خداي متعال مي‌گردد. آنجايي هم که ابتلائات و سختي‌ها مي‌آيد در دل سختي‌ها هم دنبال خداي متعال مي‌گردد. هم در خوشي‌ها با خدا است هم در سختي‌ها ولي اگر اين نگاه واسع پيدا نشد انسان در دل خوشي‌هاي دنيا مغرور مي‌شود. در سختي‌هاي دنيا هم به طور طبيعي مأيوس مي‌شود. «**إِنَّ اخْتِلَافَ‏ تَدْبِيرِكَ**» در دعاي عرفه آمده «**وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ**» خدايا! اينکه تدبيرهاي تو يکسان نيست. هميشه بهار نيست. هميشه جواني و رفاه نيست. «**إِنَّ اخْتِلَافَ‏ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ**» سرعت پيچشِ اين اندازه‌ها و حدود، اينکه به سرعت تحول پيدا مي‌شود به سرعت بهار مي‌رود پاييز مي‌آيد، به سرعت جواني مي‌رود پيري مي‌آيد، سلامتي مي‌رود بيماري مي‌آيد و بالعکس «**مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ**» آنهايي که با تو به معرفت رسيدند يا به معرفت تو راه يافته‌اند، آنهايي که با تو به عالم نگاه مي‌کنند، توانسته‌اند از منظر الهي به عالم نگاه بکنند؛ آنها را منع مي‌کند «**عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ**» از اينکه در موقع خوشي‌ها و عطاي تو آرام بگيرند در کنار اين خوشي‌ها، دلخوش به اينها بشوند يا اينکه در مورد سختي‌ها به يأس برسند «**وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ**». او در دل خوشي‌ها مغرور به خوشي‌ها نيست دنبال خداي خودش مي‌گردد. در سختي‌ها هم دنبال خداي خودش مي‌گردد و در سختي‌ها هم خدا را پيدا مي‌کند. صابرين چه کساني هستند؟ «**الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ‏**». صابر آن کسي است که در دل سختي‌ها خدا را پيدا مي‌کند اين نکته اول. ما اگر نگاه‌مان به دنيا تغيير نکند و نتوانيم تدبير خدا را در عالم ببينيم و متناسب با تدبير خدا در عالم زندگي بکنيم آن موقع جهان را غلط فهميديم طبيعتاً به تفرعن در جهان روي مي‌آوريم و همين تفرعن، منشأ همه فسادها است و منشأ اين که «**فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذابٍ**» در دنيا، دچار عذاب خدا مي‌شويم. در آخرت هم «**وَ جي‏ءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرى‏**» پس اين نکته اول. ما اگر بخواهيم همراه با خداي متعال بشويم در اين مسير ناچار بايد نقشه خدا را براي عالم بفهميم و با همان نقشه در عالم زندگي کنيم. کسي که چشمش بسته است فقط دنيا را، جلوه‌ها و بهار را مي‌بيند يا پاييز را مي‌بيند و در پشت اين بهار و پاييز آن دست تدبير خدا را نمي‌بيند؛ در بهار مغرور و در پاييز مأيوس است اما آن کسي که از منظر الهي به عالم نگاه مي‌کند «**مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ**» آنهايي که با خداي متعال به معرفت رسيدند و جهان را از اين منظر مي‌بينند آنها نه در موقعي که دست‌شان پر است قرار دارند و نه در آن موقعي که دست‌شان خالي است مأيوس هستند نه در جواني مغرور به نشاط جواني‌اند و نه در پيري مأيوس. در جواني روی به خدا مي‌آورند از اين امکانات براي بندگي خدا استفاده مي‌کنند در پيري و شکستگي هم اين شکستگي يک راهي براي آنها به سوي خدا باز مي‌کند. آنهايي که اين قدم را بر نمي‌دارند؛ در هر دو مقام زمين گير هستند. «**إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً**» «**إِلاَّ الْمُصَلِّينَ**» به جز مصلين؛ مابقي اين طوري‌اند «**إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً**». در سختي‌ها جزع و فزع مي‌کند، نمي‌تواند از سختي‌ها استفاده کند. سختي‌ها او را به صبر و شکر نمي‌رساند. در خوشي‌ها هم همين طور «**وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً**» سدّ خيرات مي‌شود. نه مي‌تواند اين خيرات را از اين دست بگيرد به خدا برگرداند نه مي‌تواند در سختي‌ها اهل معامله با خداي متعال باشد. «**إِلاَّ الْمُصَلِّينَ**» آنها هم در سختي‌ها خدا را پيدا مي‌کنند هم در خوشي‌ها اهل داد و ستد با خداي متعال هستند، مغرور به امکانات نيستند. اگر کسي بخواهد در عالم دنيا با اولياء خدا همراه شود و در اين نزاعي که بين جبهه های حق و باطل( با تمام پيچيدگي‌ها ، تنوع ، تلوّن و تطميع و تهديدي )که درآن هست در وادي کفر قرار نگيرد بايد دار دنيا را به خوبي بشناسد. به تعبير اميرالمومنين (عليه السلام) «**الْمَوْتُ فَضَحَ الدُّنْيَا فَلَمْ يَتْرُكْ لِذِي‏ لُبٍ‏ فَرَحاً**» براي هيچ آدم عاقلي، موت خوشي نگذاشته است. آنهايي که سرخوش در دنيا هستند و خوشي‌هاي دنيا آنها را مست مي‌کند کساني هستند که «ذي لُبّ» نيستند. آنهايي که از لبِّ انسانيت برخوردار هستند وقتي مرگ را مي‌بينند در دنيا فرحي ندارند «**فَلَمْ يَتْرُكْ لِذِي‏ لُبٍ‏ فَرَحاً**» سرخوش به دنيا نيستند. اين طور نيست که وقتي دنيا روی به آنها مي‌آورد بهار است، خيلي مست باشند. در بهار، پاييز را مي‌بينند؛ مي‌دانند اين بهار ماندني نيست. دل به بهار نمي‌بندند. استادی مي‌فرمود در مقابل اين جلوه‌هاي فاني، سه جور مي‌شود برخورد کرد. يک موقع آدم دل مي‌بندد؛ وقتي هم که از دست رفت، مي‌گويد به جهنم. اين عمرش را تلف کرده، اين فقط بازي مي‌کند. يک موقعي دل مي‌بندد؛ وقتي رفت، افسوس مي‌خورد. به اين لباسي که کهنه مي‌شود دل مي‌بندد و وقتي کهنه شد، مي‌نشيند افسوس مي‌خورد. به اين چهره‌اي که حتما چروک بر مي‌دارد و شکسته مي‌شود دل مي‌بندد و وقتي شکسته شد، مي‌رود پاي آينه، غصه مي‌خورد. يک کسي هم مي‌فهمد اين چهره، ماندني نيست از روز اول به آن دل نمي‌بندد. اين دل را اسير اين پديده‌هاي آفل نمي‌کند «**لا أُحِبُّ الْآفِلينَ‏**» اينها موفق هستند. اينهايي که در جلوه‌هاي دنيا آن موقعي که دنيا جلوه مي‌کند دل نمي‌بندند اينها مي‌توانند در اين جلوه‌ها خدا را پيدا کنند. اينها در آيات خدا، خدا را مي‌بينند. فرمود به جواني که مي‌رود پاي آينه، چهره زيباي خودش را مي‌بيند، مي‌گويد «الحمد لله» ثواب مي‌دهند «**الَّذينَ طَغَوْا فِي الْبِلادِ فَأَكْثَرُوا فيهَا الْفَسادَ**» يک عده‌اي هم در فساد آنها قاطي مي‌شوند خيلي فسادشان پيچيده و پنهان است مکرهايي دارند. انسان اگر بخواهد در نقشه شيطان در دنيا زندگي نکند؛ بايد در نقشه الهي قرار بگيرد. اگر نقشه خدا را نسبت به خودش و عالم دنيا نفهميد، حتما در نقشه شيطان قرار مي‌گيرد. اگر آن عالم گسترده‌اي که خدا براي ما در نظر گرفته، نديد به کمِ دنيا قانع مي‌شود. بايد وسعت عوالم الهي را ببيند بايد نقشه خدا را بر دنيا ببيند تا بتواند در نقشه الهي زندگي بکند. اگر نقشه خدا را براي دنيا ديد در دل سختي‌ها و خوشي‌هاي دنيا، فارغ از هر دو است مشغول به خداي متعال است. «**فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتِ‏ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْ‏ءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا يَأْسَى عَلَى شَيْ‏ءٍ مِنْهَا فَاتَهُ فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ‏**» اميرالمومنين (عليه السلام) طبق اين نقل در توحيد صدوق نقل کرده، فرمودند : زاهدی که غصه‌ها و شادي‌هاي دنيا از دلش بيرون رفته با آمدن دنيا، خوشحال نمي‌شود. با رفتن دنيا، غصه نمي‌خورد. راحت از دنيا است و در دل دنيا مشغول به خداي خودش هست. نه سختي‌ها مانع او مي‌شوند نه خوشي‌ها. هم خوشي‌ها و هم بلاءها نردبان سلوک او هستند. اين کسي است که نقشه خدا را براي دنيا مي‌فهمد. در روايات متعددي از ائمه پرسيدند آقا! زهد تعريفش چيست؟ فرمودند: زهد را خداي متعال در قرآن معنا فرموده. فرمود: «**لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى‏ ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ**» اگر کسي به اينجا رسيد فوت امکانات دنيا او را متأسف نکرد وصول به امکانات دنيا، موجب فرح او نشد او زاهد است. آيه قبل مي‌فرمايد که «**ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا في‏ أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ في‏ كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها**» هرچه به شما مي‌رسد چه در بيرون باشد اعم از زلزله، طوفان، سيل مي‌آيد، بهار یا پاييز ـ چه در درون خود شما مثل شادي‌ها، غصه‌ها، جواني‌ و پيري ـ هرچه به شما مي‌رسد قبل از اينکه به شما برسد در يک کتابي نوشته شده «**مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها**». بعد مي‌فرمايد: «**لِكَيْلا تَأْسَوْا**». يعني چه؟ يعني اگر کسي برنامه خدا را براي جهان فهميد و به آنها دست پيدا کرد متوجه آن تدبيري شد که در کتاب الهي نوشته شده؛ سرخوش به آمد و شدها نمي‌شود. دنبال آن تدبير حرکت مي‌کند ولي اگر کسي نقشه خدا را براي دنيا نفهميد با نقشه شيطان همراه مي‌شود،. نقشه هم آن قدر پيچيده است که امثال ما را با خودش می برد. لذا انبياء الهي در قدم اول ما را با نقشه خدا براي کل جهان و براي خودمان آشنا مي‌کنند. مي‌گويند جهان مختص به اين دنيا نيست! جزو اولين دعوت‌هايشان، دعوت به معاد است. در کنار توحيد ما را متوجه به معاد مي‌کنند. قرآن يک تعبير زيبايي دارد مي‌فرمايد: «**وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً**». شما [با تاکيد] قرآن مي‌خواني. ما بهتر از قرآن کتاب نداريم. قاري‌اي هم بهتر از شما نداريم «**وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى‏ إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحى‏**». وقتي او مي‌خواند گويا خدا دارد حرف مي‌زند «**كَلَامُكَ‏ النَّاطِقُ‏ عَلَى لِسَانِ رَسُولِكَ**». در دعاي امام صادق آمده: خدا با زبان او حرف مي‌زند اما پيغمبر ما! وقتي شما قرآن مي‌خواني بين شما و آن کساني که ايمان به آخرت ندارند يک پرده‌اي قرار داديم که البته آن پرده پوشيده است و ديده نمي‌شود ولي حجابي است. لذا نمي‌شنوند، نمي‌فهمند. يا در قرآن ملاحظه فرموديد مي‌فرمايد: «**وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ**» وقتي صحبت از توحيد مي‌شود که فقط خدا و ديگر هيچ . «**وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ**» بگو هم دنيا هم خدا نمي‌شود. هم لذت هم خدا نداريم؛ فقط خدا. هر چيزي کنار خدا قرار بگيرد بت است. فرق نمي‌کند چه چوب و سنگ و چه توسعه باشد؛ فرق نمي‌کند چه آرمانِ بشرِ چهار هزار سال قبل باشد چه آرمانِ بشرِ قرن بيست و يکم باشد؛ فرقي نمي‌کند آن وقت آنهايي که ايمان به آخرت ندارند متنفر مي‌شوند «**وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ**». آنهايي که عوالم الهي و طرح خدا را براي عوالم نمي‌بينند طبيعي است خودشان طراحي مي‌کنند. وقتي خودشان طراحي مي‌کنند در عرض توحيد نقشه‌اي براي عالم درست مي‌کنند. موحد بودن يعني در طرح خداي متعال در عالم زندگي کردن. عبد بودن يعني با برنامه خدا زندگي کردن. چه وقت اين ممکن مي‌شود؟ وقتي انسان در طرح خداي متعال که مقابلش دستگاه‌هاي طراحيِ شيطان است حرکت کند از طرح دنياپرستيِ آنها نجات پيدا مي‌کند و الا اگر غير از اين شد در آمد و شده هاي دنيا چه دستش باز باشد چه بسته، اسير است. قدرت داشته باشد اسير است. نداشته باشد ذليل است. ثروت داشته باشد خوش است. نداشته باشد جور ديگري گرفتار است. در هر دو صورت انسان زمين گير است. داستان همين است که «**إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَ إِنَّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعيداً جُرُزاً**» همه اين بساط جمع مي‌شود. کسي که طرح خدا را نمي‌فهمد در بهار خوش است پاييز هم غصه مي‌خورد اما «**عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ**» آنها نه در موقع نعمت سرخوش هستند «**عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ**» «**مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ**» وقتي دست خدا را مي‌بيني خود اين شرايط از موضوعيت مي‌افتد. عمده آن دست الهي و تدبير او است. زاهد کسي است که آن تدبير را مي‌بيند از اين شرايط فارغ است با تدبير خدا حرکت مي‌کند. لذا «**ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا في‏ أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ في‏ كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسيرٌ لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى‏ ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ**» براي اين است که زاهد شويد، اگر آن نقشه خدا را ديديد فارغ از شرايط مي‌شويد؛ برايتان شرايط فرق نمي‌کند. آن دست تدبير الهي مهم است با او حرکت مي‌کنيد با او همراه مي‌شويد. لذا چه در سختي و چه در خوشي موحد مي‌شويد. اگر انسان اين را فهميد آن وقت مي‌تواند بگويد «**إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطاً**». آنهايي هم که اين داستان را نمي‌فهمند براي خودشان خيال مي‌کنند عالم برای بازيگري است. تازه بعد از قرن‌ها مي‌رسند به اينکه خداي عالم هستيم عالم را بايد خودمان بسازيم؛ طراحي عالم مي‌کنند، مي‌شود جريان تجدد. سردمداران تجدد کساني بودند که بعد از قرن‌ها تازه به اينجا رسيدند که تا حالا مردم در دنيا زندگي مي‌کردند، خيال مي‌کردند طبق سنن طبيعت بايد زندگي کنند. ما به اين رسيديم که جهان را آن چنان که مي‌خواهيم بايد بسازيم. مي‌دانيد پشت سرش هم فلسفه‌هاي پيچيده مثل فلسفه هگل هست. اينها حرف‌هاي دم‌دستي نيست حرف‌هاي پيچيده شيطان است. تازه بعد از اين همه استاد بزرگواري مي‌فرمود: يک شخص مسنی نزد من آمد و گفت: من در خدا شک کردم. گفتم گلي به جمالت! تازه حالا در خدا شک کردي؟! پس کي مي‌خواهی وادي يقين را طي کني؟ چقدر از عمرت باقي است؟ قصه بشريت اين است که قرن‌ها گذشته تازه بعد از قرن‌ها رسيده به اينکه آقا! ما عالم را آن طوري که خودمان مي‌خواهيم، بسازيم. اين همان طرح آدمي است که طرح خدا را براي عالم نمي‌فهمد. خودش طرح در مي‌اندازد در اين طرح هرچه شود، بت پرستي است. اين قدر هم پيچيده است اين طرح جديدي که شيطان هر روز در مي‌اندازد به يک شکل پشتوانه اش فلسفه است. شما اين تجدد را ببينيد اين که ظاهر نيست، تجدد که خيابان و ماشين و اتوبوس و قطار برقي نيست و بعضي‌ها خيال مي‌کنند تجدد يعني همين. يعني جوراب نازک و.... تجدد، پشت سرش مکتب‌ها و ايدئولوژي‌ و فلسفه‌شان است، انقلاب علمي و صنعتي است، تغيير ساختارهاي اجتماعي است. يک چيز پيچيده‌اي است. شياطيني پشت سرش دارند کار مي‌کنند. همه مسئله‌اش هم يک کلمه بيشتر نيست: اين طرح خدا را براي عالم نفهميدند. نتوانستند عالم را در دل عوالم ببينند. «**وَ إِنَّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعيداً جُرُزاً**». نتوانستند ببينند که فراعنه قبل از آنها هم همين طور بودند، ما چطور با ایشان برخورد کرديم؟ «**فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ**» اين را نمي‌فهمند. اگر کسي اين طرح خدا را نفهميد دنبال طرح و بندگي خدا نرفت؛ براي خودش در عالم طرحي در مي‌اندازد. احيانا کم کم احساس خدايي هم به انسان دست مي‌دهد منتهي يک موقع خداييِ نوعي است. با همديگر دست به دست هم مي‌دهيم روي هم مي‌شويم خدا و خيال مي‌کنيم ما مي‌توانيم عالم را آن چنان که دل‌مان مي‌خواهد بسازيم. آن وقت مي‌شود همين گندآبادي که مي‌بينيد خودمان ساختيم هر چه دل‌مان خواسته؛ حالا مانديم چکارش بکنيم هر روز هم يک طرفش را مي‌گيريم، يک طرف ديگرش خراب‌تر مي‌شود.

باش تا صبح دولتش بدمد، کين هنوز از نتايج سحر است تازه.

 علي أي حال اين نکته اول است که قرآن در سوره کهف هم به همين توجه مي‌دهد، تنبه مي‌دهد که اگر طرح خدا را براي عالم نفهميديد دستگاه تفرعن درست مي‌شود. اگر طرح خدا را فهميديد، خواستيد طرف خدا بياييد ؛ خيال نکنيد خودتان جزيره‌اي مي‌توانيد اين راه را برويد اين طوري نيست. اين بساط شيطنت، شما را با خودش مي‌برد. براي اينکه در جهاز هاضمه دستگاه فراعنه هضم نشويد بخصوص فراعنه متأخر، يهود اين امت نه يهود امت حضرت موسي. بعضي‌ها خيال مي‌کنند اين يهودي که در روايات ما هست که کذا اين يهود بني‌اسرائيل است! در اين امت که کاري از يهود بني‌اسرائيل بر نمي‌آيد يهودِ اين امت هستند که يک دستگاه بسيار پيچيده‌تر از فراعنه گذشته تاريخ است به همين که مي‌بينيد، تبديل مي‌شود. يک جلوه‌اش حجاب تجدد با همه وسعت و پيچيدگي‌اي که دارد، مي‌شود. عبور از اين حجاب و نجات از آن نيازمند به يک کهف است و شرط رسيدن به کهف همين است که انسان اين نقشه خدا را براي عالم بفهمد؛ طبق اين نقشه حرکت کند «**إِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ**» آن وقت نوبت به کهف مي‌رسد. براي اينکه بتواند در اين راه بايستد يکي از تحولاتي که در انسان بايد پيدا شود نسبت خودش را با عوالم بايد بفهمد. تا در طرح شيطان قرار نگيرد. او براي حرکت در طرح انبياء بايد نسبت به آن ايام اللهِ الهي اعتماد داشته باشد. مي‌فهمد عالم، عالمي است که هرچه در آن اتفاق مي‌افتد در يک کتاب مضبوطي نوشته شده، خدا يک نقشه‌اي دارد که طبق آن نقشه بايد راه رفت؛ يکي از تعليماتي که براي استقامت به انبياء فرمودند: «**وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ**». يک ايام الله‌اي است که ايام غلبه جبهه حق و جمع شدن بساط شيطان است ما بايد به آن ايمان داشته باشيم اگر کسي آن ايام الله را پيش روي چشم خودش نداشت وسط راه استقامتش تمام مي‌شود. از اولِ مبعوث شدن انبياء هر پيغمبري وعده به ظهور مي‌دادند اين مال همين است. اگر شما «**يَوْمُ الظُّهُورِ**» ، «يوم الرجعة» و«**يَوْمُ الْقِيَامَةِ**» را نبينيد و يا اگرهم ديديد دور ديديد؛ نمي‌شود با انبياء همراه شويد و انسان در طرح شيطان قرار مي‌گيرد. اين طرح الهي، به يک ايام الله‌اي منتهي مي‌شود و برنامه‌اي که خداي متعال براي عالم دارد و با انبياء و اولياء خودش اين برنامه را جلو مي‌برد. اين برنامه به ايام الله‌اي مي‌رسد؛ يعني به دنبال عاشورا يک ظهور و رجعتي است. اگر کسي در متن عاشورا ظهور را نديد ممکن است نتواند استقامت بکند. اگر در دوران سختي، آن غلبه قطعي را نديد و احساس کرد که هميشه اين طور مي‌ماند، ايام الهي‌اي که خدا قرار داده را نديد ممکن است نتواند مقاومت بکند. لذا نکته بعدي توجه به ايام الله است. توجه به عصر ظهور، قيامت و غلبه قطعي اين راه است و توجه به اين است که خداي متعال دستش بسته نيست. اين طور نيست که طرح شيطان غالب بر طرح خدا است. چون مي‌دانيد طرح شيطان خيلي گسترده است. ما اگر بخواهيم از زاويه ديد خودمان به طرح شيطان نگاه بکنيم هرچه مي‌بينيم «**ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ**» است. وقتي بحث از ظلمت سقيفه و دستگاه شيطان و ابليس و طرح ابليس براي امت نبي اکرم است خداي متعال مطلب را خيلي عميق طرح مي‌کند «**أَوْ كَظُلُماتٍ في‏ بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ**» درياي عميق موّاج ظلماني، فوقش موج، بر فوق او ابر تيره «**ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها**» که انسان دست خودش را نمي‌تواند در اين ظلمت ببيند. براي عبور از اين ظلمت سنگين الزاماتي هست . يکي از آن الزامات توجه به ايام الله است در جاي ديگر هم مي‌فرمايد: «**يُريدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ**» همه اين دستگاه را به يک بازدم تشبيه مي‌کند که قرار است عالم با چراغ الهي روشن شود. با نور نبي اکرم و اوليائش عالم روشن ‌شود؛ لذا عالم با نور اميرالمومنين و نور ائمه ظهوري دارد. ظهور يعني «**وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها**» اين خورشيد يک روز وسط آسمان مي‌آيد ولو اينکه «**وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها**» يک شب تاريکي هم هست غشا مي‌اندازد ولي اين شب نمي‌ماند «**وَ الْفَجْرِ ... وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ**». اگر توجه به آن فجر نباشد انسان مأيوس مي‌شود. اگر مي‌خواهيم از داستان سيدالشهدا موفق بيرون بياييم يک طرفِ سوره اين است «**يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعي‏ إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً**». انساني که اين طوري به عاشورا نگاه مي‌کند خيلي فرق مي‌کند با کسي که مي‌گويد: تمام شد، شکست خورد. مي‌گويد: اصلا اينها کاري نتوانستند بکنند. ابن زياد به زينب کبري (سلام الله عليها) وقتي اين جمله را مي‌گويد: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكِ» ديدي خدا با برادرت چه کرد؟ مي‌فرمايد: «مَا رَأَيْتُ‏ إِلَّا جَمِيلًا» خدا همه کارش زيبا بود. برادر من به کجا مي‌خواست برسد که نرسيد؟ چه مقامي بايد به کف مي‌آمد که نيامد؟ چه خطابي از اين لطيف‌تر «**يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعي‏ إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلي‏ في‏ عِبادي‏ وَ ادْخُلي‏ جَنَّتي‏**». اين يک طرفش است. يک طرفش هم «**وَ الْفَجْرِ**» است. هم او و هم اول سوره را باید ببيني و الا انسان در سختي‌ها مأيوس مي‌شود. چطور مي‌شود ما انسانهایي که مانند يک سلول یا يک دانه تسبيح بزرگي در اين عالم هستيم، چگونه گم نشويم و نترسيم؟! چگونه در اين «**أَوْ كَظُلُماتٍ في‏ بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ**» گم نشويم؟! يکي ‌از آنها وعده به ايام الله است. همه اين بساط ظلمت «**وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى‏ وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى**» و شب جمع مي‌شود حقيقت خورشيد نبي اکرم در نهار ظهور تجلي مي‌کند. «**وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها**» حقيقت آن ولايت کليه ضحايي دارد که در عصر ظهور است؛ اين خورشيد وسط آسمان مي‌آيد عالم روشن مي‌شود. البته غير از اينکه ما بايد اين ايام الله را ببينيم تا بتوانيم پايدار شويم بايد نزديک هم ببينيم. «**أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَريبٍ‏**» صبح عالم نزديک نيست ؟! بايد در ما يک تحول معرفتي پيدا شود تا بتوانیم آن ايام الله را نزديک ببينيم و الا اگر آن ايام الله دور جلوه کرد ما نمي‌توانيم در اين ايام سختي راه خدا را برويم. سختي‌هاي نقشه خدا ما را زمين‌گير مي‌کند. يک موقع آدم نقشه خدا را نمي‌بيند اين پيدا است در طرح شيطان قرار مي‌گيرد. يک موقع انسان طرح خدا را براي عالم مي‌بيند ولي اين طرح يک دوران‌هاي سختي دارد که ما هم کوچک هستيم، ما که از افق بالا به عالم نگاه نمي‌کنيم اگر نتوانيم کنار امام قرار بگيريم و در پرتوي امام آن ظهور را ببينيم پيدا است در اين شب تاريک زمين‌گير مي‌شويم. بايد آن فجر عالم را ديد و بايد نزديک هم ديد و الا اگر انسان دور ببيند دوباره به قساوت مي‌رسد. اين تعبير قرآن بعد از وعده به ظهور است «**اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها**» خداي متعال زمين را بعد از مردنش زنده مي‌کند. اين وعده خدا است. حضرت فرمود: «**اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها يَعْنِي بِمَوْتِهَا كَفَرَ أَهْلُهَا وَ الْكَافِرُ مَيِّتٌ‏**» خداي متعال عالم را زنده مي‌کند اهلش را هم زنده مي‌کند. مردارها دوباره زنده مي‌شوند «**أَحْيِ‏ بِهِ‏ الْقُلُوبَ‏ الْمَيْتَةَ**» فضاي عالم فضاي ايمان مي‌شود. مردارها بساط‌شان جمع مي‌شود؛ مومنين زنده مي‌شوند. آنهايي که در حجاب ظلمات و طرح شيطان و ثقيفه قرار گرفته بودند واز آنها هم حس و حالشان گرفته شده بود؛ آنها «**أَحْيِ‏ بِهِ‏ الْقُلُوبَ‏ الْمَيْتَةَ**» زنده مي‌شوند. مردارها که حذف مي‌شوند اينها هم زنده مي‌شوند عالم دوباره از نو زنده مي‌شود. اين عصر، عصر ظهور است و ديگر بساط شيطنت، بساط اين قبرستاني که شياطين بپا کردند.... يک عده هستند گورشان را با خودشان راه مي‌برند. قرآن از آنها تعبير مي‌فرمايد: «**وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ**» اينهايي که در قبرشان راه مي‌روند ، نمي‌شود با آنها حرف بزنيد. انسان ممکن است خيال کند اينهايي که زير زمين هستند محل بحث است! آنها که خيلي‌هايشان از ما زنده‌تر هستند عده‌اي در قبرهايشان دارند راه مي‌روند. اين قبر کجا است؟ فضاي ولايت شيطان، ائمه جور، فضاي موت است. فضاي ولايت نبي اکرم و اهل بيت فضاي حيات است «**وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ**». آنهايي که در فضاي ولايت شيطان هستند آنها امواتي هستند که در قبورشان زندگي مي‌کنند. آنها که هيچ؛ اين قبرستان جمع مي‌شود. مومنيني که دچار اين فضاي اختناق بودند زنده مي‌شوند «**اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها**». بعد مي‌فرمايد: «**وَ لا يَكُونُوا كَالَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ**» مثل پيروان انبياء گذشته و نبي اکرم نباشيد. به آنها هم وعده ظهور داده شده بود، فرصت در نگاه‌شان طولاني آمد به قساوت قلب افتادند، نتوانستند با طرح خدا همراه بشوند. کسي که مي‌گويد: «اوه! کو عصر ظهور؟!» کي مي‌تواند منتظر باشد؟! کسي که مي‌گويد «اوه! کجا است دوران غلبه حق بر باطل؟!» کي مي‌تواند در جبهه حق حرکت کند؟! زمين‌گير مي‌شود به قساوت قلب مي‌رسد، نمي‌تواند سبک‌بال در کنار انبياء حرکت بکند. در اين دوراني که دوران غربت و هُدنه هست و همراهي منوط به اين است که انسان به آن وعده‌هاي خدا مطمئن باشد و آن وعده‌هاي خدا را هم از نزديک ببيند. آن وقت آرام کار خودش را انجام مي‌دهد و دنبال دولت مستعجل هم نيست. هر کجا هست در جبهه حق است. مي‌گويد به من چه؟ من کار خودم را مي‌کنم، خداي متعال کار خودش را و اين کار به مقصد مي‌رسد. من دارم در مسير حرکت مي‌کنم آرام است و ديگر دنبال دولت مستعجل نيست. دنبال تأخير و تقديم حوادث نيست. مي‌داند زمانی ميوه ی اين باغ مي‌رسد. حالا ما در دوران شکوفه‌اش هستيم و ما در کل اين مسير حاضر هستيم. وعده به پيروزي حق و اينکه ما هم در آن وعده حضور داريم. ببينيد زمانی انسان مثل مکتب‌هاي مادي وعده مي‌دهد آقا! شما کشته مي‌شويد، مردم به آزادي مي‌رسند! مي‌خواهم به آزادي نرسند. چرا من کشته شوم که ديگران به آزادي برسند؟! شما خدا را برداريد، ايثار يعني چه؟! اگر خداي متعال نباشد چرا من ايثار کنم ؟! يک موقع مي‌گويد شما اگر در طرح خدا عمل کردي در همه آن پيروزي‌ها سهيم هستی، لذا در دستگاه الهي غرق در ضيافت خدا مي‌شوي. اگر اينگونه شد انسان حتما به ايثار و شهادت ترغيب مي‌شود و الا فريب دادن مردم است . پس استقامت در دوران سختي و در کنار اولياء خدا بودن در اين کهف الهي زندگي کردن به اين است که انسان ايام الله را نزديک ببيند و اين احتياج به يک تحول معرفتي دارد و اين قطعا اتفاق خواهد افتاد انساني که در اين کهف است حتما ايام الله را مي‌بيند. حلقه اول آن اصحاب سيدالشهدا هستند . سيدالشهداء در شب عاشورا بعد از اينکه حساب‌هايشان را صاف کرد، فرمود ما در رجعت بر مي‌گرديم. وعده رجعت داد، نشان داد فاصله‌ها برايشان نزديک شد آنها رجعت‌شان را ديدند. اگر کسي در کهف امام بود آن ايام الله را مي‌بيند، آن ايام الله را هم نزديک مي‌بيند. انسان تا به امام نزديک نشود، نمي‌تواند ايام الله و ظهور را ببيند، نمي‌تواند رجعت را ببيند، نمي‌تواند قيامت را ببيند. هرچه مي‌بيند تاريک است. مي‌گويد همه عالم تاريک است. همين که نور امام آمد انسان در پرتوي اين نور امام ايام الله را مي‌بيند. اين يک حجاب است «**وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها**». اگر انسان به امام رسيد، مي‌تواند بفهمد اين يک ابر تيره است و مي‌رود ولي اگر به امام نرسيدي طبيعي است انسان در اين تاريکي‌اي که من ته يک دريا قرار گرفتم اين بنا است يک موقعي روشن شود هرچه که مي‌بينم ظلمات مي‌بينم. اين هماني است که خداي متعال مي‌فرمايد: «**وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ**» در اين فضاي ظلماني که در عالم طرح شيطان درست مي‌کند و در آن طرح اولياء طاغوت به راه مي‌اندازد در اين فضاي تاريک آنهايي که هرچه نگاه مي‌کنند جز تاريکي نمي‌بينند. «**وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ**» اگر خدا چراغ براي يک کسي روشن نکند در تاريکي است. حضرت فرمود: «**وَ مَنْ‏ لَمْ‏ يَجْعَلِ‏ اللَّهُ‏ لَهُ‏ نُوراً يَعْنِي إِمَاماً مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ**» اگر کسي به نور امام نرسيد همه عالم را تاريک مي‌بيند. هرچه نگاه مي‌کند تاريکي است. هيچ ايام الله‌اي نمي‌بيند، هيچ روز روشني نمي‌بيند. انساني که هيچ روز روشني نمي‌بيند به چه اميدي اقدام کند؟! فرمود: «**وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً**» کسي که خداي متعال چراغ برايش قرار نداده «فما له من نور في يوم القيامة»[[1]](#footnote-1) در قيامت هم در تاريکي است. هرچه نگاه مي‌کند تاريکي مي‌بيند هيچ نقطه اميدي در عالم نمي‌بيند. مي‌بيند دستگاه شيطان دستگاه غالب است، طرح شيطان در حرکت است تا بودند فراعنه بودند. بعضي‌ها همين طوري گرفتار شدند. بساط ظلمتي است «**يُريدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ**». يک کف روي آب «**فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً**» و شب تاريکي است «**وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى‏**»، «**وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ**» ولي «**وَ الْفَجْرِ**»‌اي است «**وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها**»‌اي است. اين طرح پيچيده شيطان که دستگاه شيطان نسبت به دستگاه نبي اکرم خيلي براي ما گسترده است. فرمود: وقتي من مبعوث شدم ديگر مأيوس شد کسي او را بپرستد ولي اين دستگاه را بردار؛ اين است که اگر کسي در اين دوران نتوانست به کهف امام برسد اين فضاي تاريک جلوي ديدن افق‌هاي روشن را مي‌بندد. هرچه نگاه مي‌کند تاريک است ولي همين که به امام نزديک شد آن ايام الله را مي‌بيند، قيامتش را مي‌بيند. حديث ابوخالد کابلي، ذيل اين آيه است. خداي متعال مي‌فرمايد که کفار خيال مي‌کنند قيامتي نيست «**زَعَمَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا**» هرچه هست، بساط دنيا است «**إِنْ هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا**». لذا طرح‌شان هم در چارچوبة دنيا است. طرح توسعه پايدارشان هم خارج از چارچوبة دنيا نيست. شما يک کلمه بيرون از دنيا نمي‌شنوي. خاکي‌اش کردند به قول خودشان سکولار کردند. خيلي هنر کردند!! مقابل طرح خدا طرح درانداختند. پنجه با خدا انداختند «**إِنْ هِيَ إِلاَّ حَياتُنَا الدُّنْيا**». «**زَعَمَ الَّذينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلى‏ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسيرٌ**» همه‌ مبعوث مي‌شويد همه‌تان هم با عمل‌تان روبرو مي‌شويد. براي خداي متعال هم کار آساني است. «**فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذي أَنْزَلْنا**» پس به جاي اينکه خودتان را انکار کنيد، بگوييد «ما در حد دنيا و غرايض‌مان هستيم » براي اينکه عوالم‌تان گذشته‌ و پيش رویتان را ببينيد عوالم وجودي خودتان را هم‌اکنون ببنييد، ببينيد کجاها حاضر هستيد براي همه اين عوالم طرح داشته باشيد به خدا و رسولش و آن چراغي که براي شما روشن کرديم از عالم بالا فرود آورديم که شما راه‌تان را ببينيد اگر به اين چراغ رسيديد که همه عوالم را روشن کرده آنوقت همه کائنات را مي‌بينيد ـ به اين چراغ ايمان بياوريد. گفت آقا! اين نور چيست؟ حضرت فرمود «**النُّورُ وَ اللَّهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ**» آن نوري که خدا نازل کرده تا به شماها برسد شما را هم روشن کند وجود مقدس امام است. بعد فرمود: «**وَ هُمْ وَ اللَّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ**» اگر مومنين شديد، قلب‌تان را روشن مي‌کنند به طوري که قلب شما از خورشيد روشن‌تر مي‌شود «**لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ**» آن وقت با اين خورشيد ايام الله را مي‌بينيد، قيامت خودتان را مي‌بينيد. مي‌گويد به جاي انکار قيامت رو به اين چراغ بياوريد. خدا چراغ قرار داده؛ چرا چشمت را مي‌بندي و مي‌گويي نيست؟! چشمت را باز کن رو به اين چراغ، کائنات، ميثاق، ذر و قيامت خودت را مي‌بيني، خودت و عوالم وجوديت را مي‌بيني. اگر کسي در اين دوران به امام نرسيد به حدي طرح شيطان و فضاي دشمنان نبي اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) فضاي پيچيده و تاريک است «**ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ**» که هيچ نقطه اميدي در عالم نيست. ناچار مي‌شود به طرح شيطان. هرچه نگاه مي‌کند، مي‌گويد هرکجا مي‌روي، آسمان، همين رنگ است. تسليم بشويد، بپذيريد طرح شيطان را.

پس راه اينکه انسان در اين دوران استقامت بکند اين است که اگر طرح خدا را ديد رو به خدا آورد؛ بايد در يک کهفي قرار بگيرد که بتواند در پناه آن کهف استقامت کند. اگر آنجا رفت ايام الله را مي‌بيند. نگاهش به عالم و دنيا تصحيح مي‌شود. نگاهش به طرح خداي متعال براي عالم نگاه روشني مي‌شود. طرح خدا را مي‌فهمد. مي‌تواند با آن طرح زندگي کند. انسان ‌هاي کوچک، نمي‌توانند در طرح‌هاي بزرگ حرکت بکنند. خداي متعال طرحي دارد به اندازه وسعت همه کائنات که محور آن طرح نبي اکرم هستند. علومي - منظورعلوم الهي است - هم که به حضرت داده براي مشاهده و پيشبرد اين طرح ، 72 است. به اينهايي –علومي- که دست ما است ربطي ندارد. اگر کسي کنار آنها قرار گرفت آن وقت مي‌تواند از آن طرح خدا واقف بشود، مي‌تواند ايام الله را و مسير را ببيند سپس در مسير خدا قرار مي‌گيرد والا طرح دشمن خيلي طرح در دسترس، فراگير، پيچيده ای است و رهایی از آن مشکل است. اينهايي که در طرح توسعه گير مي‌کنند همه‌شان همين هستند. به اصطلاح امروز آدم‌هاي خيلي کند ذهن و کم‌سوادی نيستند ولي در طرح شيطان گير کردند. سر و تهش را مي‌زني، مي‌گويد نظام سياسي ليبرالي، بهتر از اين من در عالم نمي‌شناسم. بهتر از اقتصادِ نمي‌دانم فريدمني و نوکينزي من نمي‌شناسم. اگر شما به آن سرچشمه‌هاي طرح بزرگتر خدا، به آن علوم الهي‌اي که خداي متعال جهان را با او پيش مي‌برد وصل نشويد و بخواهيد با همين‌ها ببينيد؛ از اينجا که نگاه مي‌کنيد «**أَوْ كَظُلُماتٍ**» ته اين دريا هستيم. آدمي که ته اين دريا است جز ظلمت چه مي‌تواند ببيند؟! چه افق روشني؟! چه اميدواري اي؟! چرا تسليم نشود؟! چرا «**فَلا تُطِعِ الْكافِرينَ وَ جاهِدْهُمْ بِهِ جِهاداً كَبيراً**»؟! چرا؟! چرا اطاعت نکند؟! اين است که ما در اين دوران نياز به يک کهفي داريم که در پناه او حرکت بکنيم فضاي عالم براي ما روشن بشود، طرح خدا را بفهميم، آينده عالم را بفهميم، اميدوارانه در مسير آن طرح حرکت بکنيم، آن آينده هم خيلي نزديک ببينيم. وقتي خورشيد طلوع مي‌کند، دوردست‌ها نزديک می شود تفاوتش همين طلوع خورشيد است. وقتي خورشيد طلوع مي‌کند، دوردست‌ها که معاد دور نيست، ظهور که دور نيست. ما در تاريکي هستيم احساس مي‌کنيم خيلي دور است. چراغ که روشن شد، مي‌بينيم بغل دستمان است. همینطور وقتي سوار هواپيما مي‌شویم جايگاهمان عوض مي‌شود، همه شهر يک قوطي کبريت مي‌شود. اين که درونش گم مي‌شدي، مي‌بيني ما که خيلي بزرگتر هستيم؛ اينکه يک قوطي کبريت بيشتر نيست. اگر آدم از آن منظر نگاه کند به عالم، مي‌تواند کل دستگاه شيطان «**وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى‏**»، «**وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ**»، «**فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً**» و امثال اينها را بفهمد. اين تحول‌هاي معرفتي، اين بصيرت‌ها و روشن شدن‌ها که بخشي از مسئله است ـ با امام و با کهف واقع مي‌شود. اگر انسان قرار نگرفت در طرح شيطان قرار مي‌گيرد «**ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ**» چيزي جز همين تاريکي‌ها نمي‌بيند. راه حلي در عالم نمي‌بيند. طبيعتا تسليم مي‌شود هرچه هم اراده داشته باشد يک جايي مي‌بُرد. ولي اگر در آن طرح قرار گرفت آن وقت مي‌تواند با طرح امام حرکت کند نگاهش به دنيا جامع مي‌شود طرح خدا و ايام الله را در دنيا مي‌فهمد، تحولات ديگر و قرب ايام الله را مي‌بيند. درکش از فضاي توحيد، کفر و عالم عوض مي‌شود. اگر عالم ظلمات هست يک عالم نوراني هم هست و آن عالم نوراني، عالم محيط است. اين عالم ظلمت، عالم اصلي نيست. وقتي اين درک‌ها پيدا مي‌شود درکش از توحيد و کفر عوض مي‌شود، ديگر توحيد و کفر را يک گزاره نمي‌بيند، کفر را يک دستگاه ظلماني مي‌بيند. توحيد را يک دستگاه نوراني مي‌بيند. آن ارکان دارد. اين هم ارکان دارد. دعائم دارد اين هم دعائم دارد «**أَرْكَانِ‏ تَوْحِيدِكَ‏ وَ دَعَائِمِ‏ دِينِكَ‏**». آن هم بلد امين دارد، اين هم شهر ناامني براي خودش درست مي‌کند. آن هم يک شجره است، اين هم يک شجره است. آن «**أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ**». اين شجره‌اي است که «**اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ**» از روي زمين روييده، ريشه و قرار ندارد «**ما لَها مِنْ قَرارٍ**». آن پایدار و برقرار است، انسانی که کنار امام قرار گرفت چراغ برايش روشن شد، وسعت ديد پيدا مي‌کند، حالا مي‌تواند در طرح امام و طرح خداي متعال حرکت بکند.

حرکت در طرح خداي متعال در دوران قبل از ايام الله انتظار است که يک رويکرد در کل زندگي است. آموزه‌اي در کنار آموزه‌هاي ديگر نيست بلکه رويکردي نسبت به کل عرصه حيات است. همه حيات ما بايد در مسير انتظار قرار بگيرد؛ طرح خُرد و کلان‌مان.

گریز و روضه

السّلام علیک یا بقیة الله.

امام زمازن می‌آید و انتقام این جسار‌ت‌ها را می‌گیرد. یا بقیة الله، شما هم از این جسارت‌ها ناراحت می‌شوید. امام زمان ع بعد از دویست سال بعد از واقعه‌ی کربلا روضه خواند. اما چه قدر زیبا خواند: حسین من، من هم شب گریه می‌کنم، و هم روز گریه می‌کنم. اگر اشک چشمم تمام شود خون گریه می‌کنم؛ وَ لَاَبکِیَنَّ عَلیکَ بَدَلَ الدُّموعِ دَما. حسین من، مصیبت‌های تو فراموش شدنی نیست. چند جمله از زبان امام زمان بخوانم:

السَّلام عَلی الشَّیْبِ الخَضیب وَ عَلی الخَدِّ التَّریب و عَلی الْبَدن السَّلیب. (بحارالانوار، ج 98، ص 235؛ سوگنامه آل محمد، ص 158).

می‌دانید این جمله یعنی چی؟ یعنی جد بزرگوارم، سلام من بر آن محاسن خون آلودت. سلام من بر آن بدن عریانت. سلام من بر آن لب‌هایی که کبود شد. سلام من بر حلقوم بریده‌ات. سلام من بر صورت خاک آلودت. سلام من بر آن سری که بالای نی رفت. سلام من بر آن بدنی که پایمال سم اسب شد.

یا بقیة الله، شما خواندی و گریه کردی. شما قتلگاه نبودی و ندیدی، با این حال فرمودی: خون گریه می‌کنم. اما عمه‌ی سادات در کربلا این قضایا را دید؛ صورت خاک آلود را دید! گلوی بشکافته را دید! محاسن خونین را دید!

خودم دیدم ز بالای بلندی که محبوب خدا را سر بریدند

خودم دیدم که گل‌های نبوت ز بی آبی همه پژمرده بودند

خودم دیدم گلوی اصغرم را خودم در بر کشیدم اکبرم را

فَلاَندُبَنَّکَ صَباحَاً وَ مَساءً وَ لَاَبکَينَّ عَلَيکَ بَدَلَ الدُمُوعِ دَمَاً (بحارالانوار، ج 98، ص 237)

«**السلام عليک يا اباعبدالله**».

1. [«**فَما لَهُ‏ مِنْ‏ نُورٍ فَمَا لَهُ مِنْ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَمْشِي بِنُورِه‏**» و «**فَما لَهُ‏ مِنْ‏ نُورٍ إِمَامٍ يَوْمَ‏ الْقِيَامَةِ**» در منابع روايي يافت شد.] [↑](#footnote-ref-1)